

دیدار حافظ و ابن بطوطه

شش قرن پیش مرد عجیبی ، از اقبانوس اطلس تا اقبانوس کبیر، و از استوای سوزان افریقا تا دشتهای یخ زده سیبری را زیر پا گذاشت ، و از طنجه و مکه تا چین و هند و اندونزی رفت ، و در شیراز با «شاعرخوش سخنی بنام حافظ» ملاقات کرد، و در سفری که یکربع قرن طول کشید ، بیش از پنجاه هزار کیلومتر راه را در سه قاره جهان در نور دید .

آن روز که «ابن بطوطه» ، یا «ابو عبدالله بن محمد بن ابراهیم» فقیه و معلم علم الهیات در دارالعلم طنجه ، بقصد سفری برای افتاد که قاعدتا میبایست یکسال بطول انجامد ، هیچکس منجمله خود او را خبر از آن نبود که وی طولانی ترین و عجیب ترین سفر تاریخ گذشته جهان را آغاز کرده ، و دفتر یک ماجرای افسانه ای را گشوده است که هنوز هم ، بعد از گذشت شش قرن ، باور کردن آن بسیار دشوار است .

«ابن بطوطه» ، بیست و دو ساله بود که از طنجه بقصد زیارت مکه و حضور در مراسم حج برای افتاد . این جریان در سال ۱۳۲۵ میلادی یعنی ۶۴۲ سال پیش صورت گرفت . در آن موقع هنوز قسمتی از اسپانیا بنام «اندلس» در دست مسلمانان بود ، و در شمال افریقا کشور بزرگ و اسلامی «بربرها» تمام مراکش و الجزیره را شامل می شد . ازین کشور بود که ابن بطوطه بسمت مکه برای افتاد .

ولی از همانوقت ، وی نشان داد که شوق و تمایل طبیعی او جهانگردی است ، و این شوق او را تا پایان عمرش با دامه سفری پایان ناپذیر واداشت .

راه طبیعی حجاج افریقای شمالی ، عبور از صحرای لیبی و مصر و بحر احمر و عربستان بود ، ولی ابن بطوطه برای اینکه از صحرای بزرگ افریقا بطرف رود نیل و همراه آن تا به آبشارهای



در جشن روز مهرگان دختری از دانش آموزان دسته‌گلی بعلیا حضرت
ملکه آریا پهلوی تقدیم می‌دارد

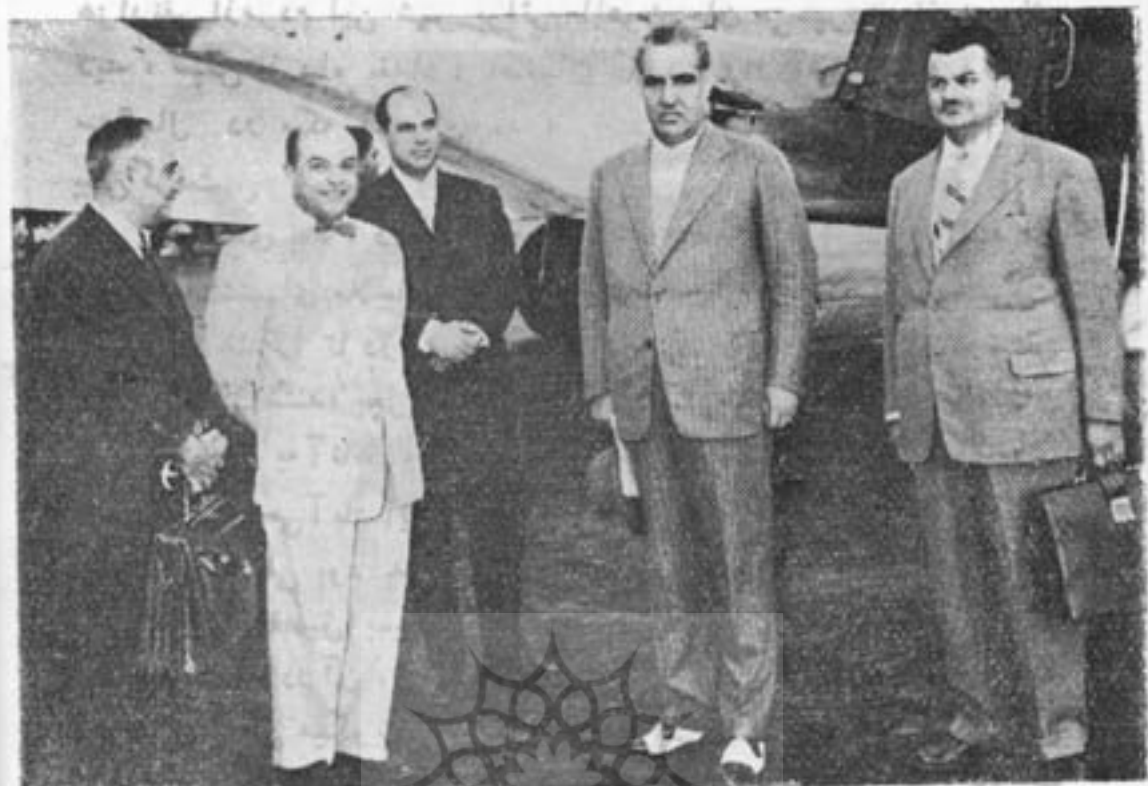
معروف و خطرناک سرچشمه این رود پیش رفت. اسپس برگشت و
نیل را تا به مصب آن در مدیترانه، معروف به «دانشای نیل»
دو نوردید. از آنجا با کشتی بشام رفت و دوش را که بقول خودش «خال
زیبای رخ دنیا» است درست در موقعی که روزانه بیست و چهار

هزار نفر از مردم این شهر بر اثر طاعون جان می سپردند از نزدیک دید ، سپس از راه بغداد و اصفهان بکویت و از آنجا بمکه رفت . سه سال در مکه ماند و بعد ، از سمت عدن راه حبشه را در پیش گرفت .

چندی بعد ، دوباره رهسپار آسیا شد ، که آنرا بسیار پسندیده بود . با کشتیهای ملاحان عرب و بخصوص ایرانی ، که در آنوقت اقیانوس هند را تا دریای مسقط و خلیج فارس و سواحل هندوستان در زیر پا داشتند ، بجزیره هرمز آمد و از آنجا از راه فارس و اصفهان و آذربایجان به آفاط-ولی رفت . درین سفر طولانی در ایران ، وی شهرها و نواحی آباد اینکشور را که در آنوقت در اختیار حکومتهای ملوک الطوائفی بود بدقت دیده و در باره هر کدام از آنها در خاطرات خود شرح و تفصیل بسیار نوشته است . جالبترین قسمت این خاطرات ، جایی است که در آن ، وی از وجود «شاعری بنام شمسالدین محمد حافظ» سخن میگوید که در اینموقع در شیراز میزیسته ، و «ابن بطوطه» حکایت میکند که مردم شعرهای این شاعر را خیلی دوست دارند و میان خود دست بدست می گردانند ، و ظاهراً شاعر خوبی است .

به «آناطولی» درین هنگام خون و آتش حکم فرماست . اصولاً دژسراسر این مناطق ، بر اثر رقابت و نیز وژن و مصر و قبیچاق برای تصرف میراث سلجوقیان اختلاف و همچشمی شدید ادامه داشت . از آناتولی «ابن بطوطه» به بندر سینوپ رفت که امیری مستقل داشت ، و امور این امیر و مملکتش از راهزنی دریایی میگذشت . از آنجا به کریمه رفت و از کریمه ، از راه جنوب روسیه کنونی بدو کشور ازبکستان که سلطانی بنام «محمد ازبکخان» بر آن حکومت داشت سردر آورد .

سلطان او را با گرمی پذیرفت و وی بطوری مجذوب دستگام او شد که صفحات فراوانی از خاطراتش بتوصیف «بایتخت قابل حمل و نقل» او ، یعنی خانهها و خیمههایی که مانند خانههای قابریکی امروزی قطعات آنها قابل پیاده شدن و نقل و انتقال بود ، و بوصف ظروف زرین و کنجینه طلا و نقره وی که از هند و از چین آورده شده بود اختصاص یافته است .



آقای دکتر اقبال نخست وزیر در میان آقای دکتر جلالی وزیر کشور و آقای دکتر قاسمی در شیراز برای افتتاح مدرسه حرفه‌ای نمازی

از آنجا همراه راهشایان از یک که سلطان در اختیارش گذاشته بود بسمت شمال رفت، و آنقدر در دشت یخ‌زده و پهناور سیبری پیش رفت که طول شبها بیکی دو ساعت رسید. پس از چند ماه سفر در دیار یخ و برف، به «قبچاق» بازگشت و موقعی رسید که یکی از زنان سلطان، که دختر «آندرونیکوس» سوم امپراتور بیزانس بود برای دیدن پدرش، به قسطنطنیه (اسلامبول کنونی) می‌رفت.

«ابن بطوطه» از سلطان خواهش کرد که او را نیز همراه موکب «بانو» بفرستد و بدین ترتیب در جزء دستکاه التزام رکاب شاهزاده خانم «بابلون»، که شامل پانصد سوار و دو بیست غلام و دوهزار اسب و سیصد گاو و دو بیست شتر و چهارصد تخت روان و یک مسجد متحرک بود ساحل شمالی دریای سیاه را در نوردید و از مصیبت

دانوب گذشت و به قسطنطنیه که هنوز پایتخت امپراطوری بیزانس (رومیه الصغری) بود وارد شد او را بدان دلیل که مسلمان بود بکلیسای « سنت صوفی » که بعدها عثمانیان آنرا تبدیل به مسجد ایاصوفیه کردند راه ندادند، ولی امپراطور ویرا با احترامات بسیار بدر بار خود پذیرفت .

پس از یکماه اقامت در قسطنطنیه، « ابن بطوطه » در وسط زمستان رهسپار « قیچاق » شد و این راه دراز را در سرمای کشنده با پوستینی از پوست گرك طی کرد و موهای سرو صورت و ریش خویش را برای حفاظت پوست آنقدر نتراشید تا از راه ولکا و بخارا به سمرقند رسید .

سمرقند در این زمان یکی از زیباترین شهرهای جهان بود و کاخها و باغهای آراسته و آسیاهای بیشمار داشت . از آنجا ، وی از راه افغانستان و تنگه خیبر به هندوستان رفت و سه سال تمام در دهلی بسر برد ، زیرا « سلطان محمدشاه » پادشاه هندوستان که شاه مقتدر و سفاکی بود و هر روز فیلان مخصوص اوصدها تن از مغضوبین را با خرطوم خود طوری بهوا برتاب می کردند که بر روی عاجهای نوك تیز آنان افتند و جان سپارند، از او خوشش آمده و بدو منصب « قاضی » داده بود .

در سال ۱۳۴۲ ، یعنی ۱۷ سال بعد از آغاز سفر ابن بطوطه، « محمد شاه » ویرا بمأموریت سیاسی مهم ولی خطرناکی در دربار خاقان چین فرستاد .

برای حفظ احترامات و شئون این ایلچی که عطریات و پارچه های زربفت گرانها و غلامان و کنیزان بسیار بعنوان ارمغان و پیشکش همراه داشت ، پادشاه دو هزار سوار ورزیده را به همراه او فرستاد .

ولی این کاروان در راه بچنگ راهزنان افتاد و بتاراج رفت، و حتی خود ابن بطوطه فقط با معجزه ای بدست يك سیاه جان بدر برد ، و توانست بدلهی بازگردد . در آنجا پادشاه پول و هدایا و همراهان تازه ای در اختیار وی گذاشت و این بار ایلچی شاه از راه کشتی روانه شد و سالم به بندر « مالابار » رسید ، ولی در آنجا ،



علیا حضرت ملکه نریسا پهلوی هنگام افتتاح نمایشگاه لباس زنان ایران

پس از سه ماه انتظار، در شبی که قصد حرکت داشت، طوفانی ناکهانی وسخت هر چهارده کشتی او را با محمولات گرانبهایشان بقر دریا فرستاد.

«ابن بطوطه» که دیگر روی باز گشت بنزد شاه را نداشت، بنهایی بسمت مجمع الجزائر «اندونزی» رفت، و در آنجا ساکن شد وزن گرفت و مدتی براحتی زیست تا آنکه وزیر اعظم او را مجبور بترك آن محل کرد.

کشتی ابن بطوطه در مراجعت دچار طوفان شد و بالاخره در جزیره «سیلان» لنگر انداخت. در آنجا راهزنان تمام اموال او را بتاراج بردند، وی بناچار به «کالیکوت» و از آنجا به «سوماترا» رفت.

دوسوماترا سلطان مقدم او را بگرمی پذیرفت و مراسمی برای تجلیل او ترتیب داد که طی آن، چنانکه ابن بطوطه خود نقل میکند، یکی از حاضرین با افتخار میهمان عزیز سلطان گلوی خودش را بدست خود برید و در برابر او جان داد. چندی بعد سلطان کشتی ها و نفرات لازم برای رفتن در اختیار او گذاشت، و وی مدت چند ماه در «دریای آرام» (اقیانوس کبیر) بود تا بشهر «کایلوکا» رسید که هنوز نتوانسته اند محل آنرا بطور قطعی معین کنند.

سپس به پکن رفت و موقعی بدانجا رسید که مراسم کفن و دفن «خان بزرگ» که خاقان چین بود و بتازگی مرده بود انجام می گرفت.

درین مراسم ابن بطوطه خود ناظر آن بود که چگونه صدها زن و کنیز و معشوقه خاقان را با او زنده بگور کردند و سرده نفر چابک سوار را بالای گورش بریدند.

با مرگ خان بزرگ، کشور دستخوش اغشاش و شورش شد، بطوریکه ابن بطوطه بسا همه علاقه خود بدیدن دیوار بزرگ چین مجبور شد ازین کار صرف نظر کند و بازگردد. ابن بازگشت با کشتی و از راه فیلیپین و اندونزی و سوماترا و هرگز صورت گرفت؛ و بالاخره وی در سال ۱۳۴۸ بمکه رسید و از آنجا رهسپار کشور خود شد و در سال ۱۳۴۹ یعنی درست ۲۵ سال بعد از آنروزی که از طنجه عزیمت کرده بود، دوباره وارد این شهر گردید. و در آنجا سلطان که پیشاپیش آوازه این سفر عجیب و افسانه آسای ابن بطوطه بگوشش رسیده بود، او را با احترامات زیاد پذیرفت.

ولی بعد از ۲۵ سال سفر ابن بطوطه دیگر حوصله آنرا که در یکجا بماند نداشت. بدینجهت مأموریت تازه ای از جانب سلطان برای مرکز آفریقا قبول کرد، و در سال ۱۳۵۲ بسمت کنگوی ناشناس براه افتاد، و بعد از طی قسمت اعظم آفریقا از راه رود نیل مراجعت کرد.

ولی بعد از دیدار دربارهای آسیا و شکوه و جلال افسانه ای آنها، شهرهای سیاهان و وضع دربارهای آنها بنظروى بقدری ناچیز و



در فروشگاه فردوسی یکی از فروشندگان توضیحات لازم به عرض اعلیحضرت
همایونی میدهد

مضحک بود که او گاه حتی زحمت چند خط توصیف آنان را بخود
نداده است.

این جهانگرد عجیب، که در تاریخ جهان نظیری برای او
نمی توان یافت، تا بهنگام مرگ خود، در سال ۱۳۷۷ و بقولی
۱۳۸۴ لا اقل ۵۰۰۰۰ کیلومتر، یعنی قریب نه هزار فرسخ راه را،
از طنجه تا چین و فیلیپین طی کرده و از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر
و از سرزمینهای یخ زده شمال سیبری تا خط استوای سوزان را در
قلب کنگو و سودان زیر پا گذاشته بود. هیچکس تا بدان زمان چنین
راهی نرفته بود، و شاید بمدازو هم، تا چندساله اخیر، کسی چنین
سفری نکرده باشد.

نام این جهانگرد مسلمان، برای همیشه در تاریخ جهان با
لقب عجیبترین جهانگرد تاریخ درآمیخته است.